

چگونگی فرار سید ضیاءالدین طباطبایی به اروپا پس از عزل

۱ آذر ۱۳۹۴ ساعت ۱۸:۴۷

«سید ضیاءالدین» روز چهارشنبه هفدهم رمضان المبارک مطابق با چهارم جوزای ۱۳۰۰ شمسی ساعت ۸ صبح به اتفاق «ایپکیان» ارمنی، رییس بلدیة که از دوستان صمیمی او بود و «ماژور مسعودخان کیهان» وزیر مشاور و وزیر جنگ سابق و «کلنل کاظمخان سیاح» حاکم نظامی تهران و رییس ارکان حرب و «کلنل اسمایس» با...

محمد رضا تبریزی شیرازی

«سید ضیاءالدین» روز چهارشنبه هفدهم رمضان المبارک مطابق با چهارم جوزای ۱۳۰۰ شمسی ساعت ۸ صبح به اتفاق «ایپکیان» ارمنی، رییس بلدیة که از دوستان صمیمی او بود و «ماژور مسعودخان کیهان» وزیر مشاور و وزیر جنگ سابق و «کلنل کاظمخان سیاح» حاکم نظامی تهران و رییس ارکان حرب و «کلنل اسمایس» با عده‌ای محافظ قزاق، به سوی قزوین حرکت کردند تا از طریق بغداد به اروپا بروند.

مبلغ بیست و پنجهزار تومان از صندوق شهرداری در اختیار «سید ضیاءالدین» قرار گرفت و او از راه بندر محمره (خرمشهر) با کشتی به بصره رفت و از آنجا عازم اروپا گردید.

سید ضیاء خود می‌گوید: روزی که می‌خواستم تهران را ترک کنم به خطّ خودم نوشتم که سرانه مملکت ۲۵ هزار تومان به «سید ضیاءالدین» پاداش بدهد. من این پول را برداشتم و گفتم: اگر خواستند آن را پس بگیرند، از محلّ درآمد و فروش مطبعه‌ای که در تهران داشتم، دریافت کنند. اما این پول را پس نگرفتند.....

سپس می‌گوید: «وقتی به اروپا رسیدم یکسره رفتم برلن، چند ماهی مثل آدم‌های گیج بودم. بعد تصمیم گرفتم کاری بکنم..... من شور و هیجان سیاسی خود را از دست داده بودم..... این بود که شدم فرش فروش دوره‌گرد از مال دنیا چند قالیچه داشتم یکی دو تا از آنها را به شیوه ترکمن‌هایی که قالیچه به شهر می‌آوردند، انداختم روی دوشم و افتادم توی خیابان‌ها به فرش‌فروشی، مردم جمع می‌شدند و من قالیچه را پهن می‌کردم و برایشان می‌گفتم که چه نقش و قیمتی دارد و می‌فروختم».

گفتار «سید ضیاءالدین» از سر راستی و صداقت نیست. چرا که معلوم نیست بیست و پنجهزار تومانی را که از بیت‌المال ملت برداشت کرده بود و در آن زمان این مبلغ پول کلانی بود که خانواده‌ای می‌توانست از محل درآمد آن پول هنگفت حتی در اروپا زندگی راحتی داشته باشد، چطور در عرض مدت کوتاهی «سید ضیاءالدین» را به افلاس کشانده است. مگر اینکه فرض کنیم که او چنان در عیش و نوش مدام و زندگی اشرافی در اروپا غرق شده بود که با پول توده‌های فقیر ایران که در آتش فقر و فاقه می‌سوختند شیطان صفتانه اسراف و تبذیر می‌نمود.

«سید محمدعلی جمال‌زاده» نیز می‌گوید: «یکی از روزها که از مصاحبت «سید» برخوردار بودم و معلوم شد که قوطی سیگار طلا که از بقایای مال دنیا هنوز به فروش نرفته بوده است به شخصی ایرانی به نام «مدیرالصنایع» از مریدان دیرینه او که برای دیدارش به سوئیس آمده بود سپرده است که در مراجعت به تهران به فروش برساند و پولش را برایش حواله نماید ولی خبری نرسیده بود و «سید» ظاهراً در مضیقه بود. در موقع یکی از مسافرت‌هایم از ژنو به تهران از من خواست که در تهران به ملاقات «مدیرالصنایع» بروم و بپرسم که آیا قوطی را فروخته است یا نه و اگر فروخته است چرا پولش را به سوئیس نفرستاده است. در تهران در بازار به مغازه این مرد رفتم. لوحه بزرگی در بالای مغازه آویخته شده بود. با این عنوان «مغازه جواهرفروشی مدیرالصنایع» دیدم چند تن صاحب‌منصب با لباس نظامی در پشت بساط نشسته‌اند ولی از صاحب مغازه نشانی در میان نیست. معلوم شد که صاحب مغازه جواهرات، حیات را به خالق حیات و ممت تحویل داده و قیمت را با خود در گوشه کفن و قوطی تابوت همراه به عالم آخرت برده است.

بر من در مدت چند سالی که با «سید» در آلمان و سوئیس رفت و آمد داشتم، به‌طور حتم و یقین معلوم گردید که «سید» مدام از لحاظ معاش و مخارج چشم به راه است که برادرش «آقاجمال» از بابت عایدات مطبوعه روشنایی در تهران، مخارج او را برساند و چه بسا نمی‌رسید... روزی دوستانه به ایشان گفتم: شما با بیست و پنجهزار تومان که مبلغ خوبی بود از تهران بیرون آمدید. چرا بایست همینکه پایتان به خاک سوئیس رسید در هتلی مانند «مونتر و پالاس» که برای پادشاهان و امرا و میلیونرها ساخته شده

است منزل کنید تا چنان مبلغی به زودی دود شود و به هوا برود و دست خالی بمانید. گفت: من یقین داشتم که طولی نخواهد کشید که دولت و ملت ایران از نو مرا به ایران دعوت خواهند کرد تا باز مرا متصدی ریاست دولت نمایند. مدتی در انتظار چنین روزی بودم تا آنکه سرانجام و رفته رفته دست و پنجه روزگار فکر او را از سلسله این پندارها خلاصی بخشید... به چشم خود روزی او را در خیابانی از خیابان‌های شهر ژنو دیدم که چند قالیچه بر روی دوش داشت و به مغازه‌های فرش‌فروشی می‌رفت تا بلکه جنس خود را بفروشد.

مایل بود که با اجازه مقامات مربوطه دولت سویس، مغازه‌ای برای فرش‌فروشی و معاملات تجارتنی داشته باشد و برای تحصیل چنین اجازه‌ای شرحی به «رضاشاه» نوشت و از طرف «رضاشاه» به آقای «سرهنگ اسماعیل خان شفایی» رییس کمیته نظامی ایران در برن (پایتخت سویس) تلگراف رسید که در حصول متصور «سید» هرگونه مساعدتی را البته مبذول دارند ولی به جایی نرسید و «سید» هرگز دارای مغازه و تجارتخانه‌ای نگردید.

«سید ضیاءالدین» در سویس در شهر زیبای «مونتر» در کنار دریاچه لمان (در نود کیلومتری شمال شرقی ژنو) در هتل مجلل و با شکوه «مونتر پالاس» با همسر ایرانی بسیار کدبانو و محترم خود «عفت‌خانم» و «کاظم خان سیاح» و همسرش (از اهالی قفقاز) و برادر «کاظم خان» و عیالش (دختر حاجی خان خیاط) از مشروطه‌طلبان پر و پا قرص منزل کرده بودند.

«سید ضیاءالدین» مدت شانزده سال یعنی تا اوایل جنگ جهانی دوم در اروپا می‌زیست و سپس به اشاره دولت انگلستان در پوشش دعوت «حاج امین‌الحسینی» مفتی اعظم فلسطین عازم آن سرزمین گردید و مدت شش سال در آنجا اقامت گزید.

۱. سید ضیاءالدین طباطبایی. ماهنامه جنگ، چاپ لوس‌آنجلس، اردیبهشت و خرداد ۱۳۷۰، به نقل از روزنامه کیهان.

۲. سید محمدعلی جمال‌زاده. تقریرات سید ضیاء و «کتاب سیاه او»، مجله آینده، جلد ششم، سال ششم آذر - اسفند ۱۳۵۹ شمسی، شماره‌های ۹-۱۲، صفحات ۷۴۲-۷۴۱.

آدرس مطلب :

<https://www.cafetarikh.com/news/32107/چگونگی-فرار-ضياءالدين-سيد-فرار-چگونگی-32107>